

«تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی»

دکتر محمد حسین بیات*

چکیده مقاله

- در این مقاله در ارتباط با عنوان مقاله در سه بخش سخن گفته آمده است :
- الف) بیان معنی و مفهوم فرهنگ و انواع آن
- ب) بیان مقصود از تأثیر متقابل این دو فرهنگ
- ج) اشارت به نمونه هایی از تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی
- بخش نخست، در هشت بند مباحث مطروحه بررسی شده است که با عناوین زیرین آمده اند:
۱. معنی واژه فرهنگ با ذکر شواهد مستند
 ۲. معادلهای واژه «فرهنگ» در زبانهای معروف بیگانه که آن زبانها به فارسی نزدیکترند
 ۳. تعاریف اصطلاحی «فرهنگ» و انتخاب تعریف تایلر محقق انگلیسی که نسبتاً این تعریف جامع و مانع است .

* عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی.

۴. ویژگیهای فرهنگ در این بند سه ویژگی برای فرهنگ بیان شده :
- الف) فرهنگ عام ولی خاص است .
- ب) فرهنگ متغیر ولی ثابت است .
- ج) فرهنگ اجباری ولی اختیاری است
۵. انواع فرهنگ در این بند ، نخست فرق فرهنگ و خرده فرهنگ گفته آمده، آنگاه فرهنگهای گونه گون به طور خلاصه بیان شده است .
۶. فرهنگ ایرانی این بند در دو بخش مورد بررسی قرار گرفته است :
- الف) فرهنگ ایرانیان پیش از تاریخ تا زمان مادها وهخامنشیان
- ب) فرهنگ ایرانیان از زمان هخامنشیان تا ساسانیان اوان ظهور اسلام
۷. فرهنگ و تمدن اعراب پیش از اسلام
۸. فرهنگ اسلامی در این بند قرآن مجید واحادیث سرچشمه فرهنگ اسلامی معرفی شده است .
- امابخش دوم یعنی بیان معنی و مقصود از تأثیر متقابل در این بخش نویسنده نخست معنی تأثیر و تأثرا متذکر گردیده، آنگاه به اثبات رسانده که فرهنگ اسلامی به معنی حقیقی کلمه در فرهنگ ایرانی تأثیر گذاشته و آن را غنی نموده است. لیکن مقصود از تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی ، غنی کردن مفاهیم والای قرآنی نیست چه فرهنگ قرآن از خداوند غنی بالذات است و نیاز به چیزی ندارد . بلکه مقصود ترویج اسلام به دست ایرانیان و خدمات اینان به فرهنگ قرآن است .
- اما بخش سوم مقاله یعنی بیان نمونه هایی از تأثیرات متقابل فرهنگهای اسلامی و ایرانی . این بخش نیز چونان بخش نخست این جستار بسیار دامنه دار است . نویسنده با مراعات اختصار این بخش را در چند بند بیان داشته است :

الف) تأثیر فرهنگ اسلامی در فرهنگ ایرانی - این بند در دو بخش مورد بررسی واقع شده :

۱. تأثیر فرهنگ اسلامی به فرهنگ ایرانی پیشتر از فتح ایران - در این بخش نویسنده به اثبات رسانده که بسیاری از ایرانیان از سال ششم هجری تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفتند و ایمان آوردند .
۲. تأثیر فرهنگ اسلامی در فرهنگ ایرانی بعد از فتح ایران - در این بخش نخست از علل سقوط شاهان ساسانی سخن به میان آمده و سرانجام دو علت اساسی برای این شکست ذکر گردیده است: یکی ناخشنودی ایرانیان از حاکمان ایران آن زمان و موبدان زرتشتیان . دو دیگر جاذبه و صف ناشدنی فرهنگ اسلامی برای ایرانی .

ب) تأثیر فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلامی ، این بند نیز در دو بخش بیان گردیده است :

۱. تأثیر فرهنگ سیاسی ایرانی در نحوه حکومت و تدبیر مملکت حاکمان اعراب مسلمان .

در این بخش نویسنده با استناد به مآخذ و منابع معتبر مطلب را به جایی کشانده که در زمان اوج قدرت حاکمان عرب ، تمام مناصب مهم حکومتی از وزارت تا فرمانداری و استانداری به دست ایرانیان اداره می شد و اعراب خود را در برابر فرهنگ ایرانی حقیر می دیدند . بدین جهت در زمان عباسیان همه اعراب از مناصب حکومتی بر کنارشدند و ایرانیان دو‌یست سال تمام بر اکثر بلاد اسلام حکومت راندند .

۲. تأثیر فرهنگ علمی ایرانی - در این بخش نویسنده مقصود از این تأثیر را ، خدمات علمی ایرانی در ترویج فرهنگ اسلامی دانسته و نمونه های فراوانی در اثبات مطلب ذکر نموده است .

کلید واژه :

« فرهنگ ، ایرانیان باستان ، اسلام ، قرآن ، تأثیرات متقابل »

در این جستار که بنایش بر اختصار است ، در ارتباط با تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی در سه بخش بحث و بررسی به عمل آید و در خور این نوشتار سخن رانده شود : الف) - بیان معنی و مفهوم فرهنگ و انواع آن . ب) - بیان مقصود از تأثیر متقابل این دو فرهنگ ج) - اشارت به نمونه هایی از تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی .

اینک در ارتباط با بخش «الف» بحث و کاوش هایی به قرار زیرین به عمل خواهد آمد :

۱- معنی واژه «فرهنگ» این واژه از دو جزء «فر» به معنی بالا؛ و «هنگ» از ریشه اوستایی « تنگا: Thanga» به معنی کشیدن و تعلیم و تربیت می باشد . پس فرهنگ به معنی بالا کشیدن و کنایه از دانا و خردمند شدن می باشد . این واژه در ادب فارسی قریب به همین معانی یعنی در معنی علم و دانش و خرد و عقل و هنر، به کار رفته است که ذیلاً به برخی از آنها اشارت می رود . در اشعار زیرین این واژه در معنی علم و دانش به کار رفته است : بهرامی سرخسی گوید :

مخالفان تو بی فره اند و بی فرهنگ
معادیان تو نافر خند و نافرزان
فردوسی فرماید :

به بالا و دیدار و آهستگی
به فرهنگ و رای و به شایستگی
تو دادی مرا فرّ و فرهنگ و رای
تو باشی به هنر و بد رهنمای
عنصری گوید :

توجه و گنج به فرهنگ و از قناعت جوی
چه جاه و گنج فزون از قناعت و فرهنگ
اسدی گوید :

چو بالید و سالتش ده و پنج شد
بزرگی و فرهنگ را گنج شد
به فرهنگ پرور چوداری پسر
نخستین نویسنده کن از هنر
ناصر خسرو فرماید :

به فضل و دانش و فرهنگ و گفتار
تویی در هر دو عالم گشته مختار

نظامی فرماید :

- ز فرهنگ خاقان و بیداریش
- که ای استاد عالم مرد فرهنگ
عجب ماند شه در وفاداریش
غلط گفتن که باشد لعل در سنگ
خاقانی گوید :

زهی عقد فرهنگیان را میانه
واژه فرهنگ در اشعار زیرین در معنی خرد و عقل به کار رفته است :

کشتی آرزو در این دریا
نمکنند هیچ صاحب فرهنگ
(خاقانی)

وسعدی شیراز گوید :

هر چه خواهی کن که ما را با تو روی جنگ نیست
پنجه با زور آزمایان از فرهنگ نیست
ملکداری را دیانت باید و فرهنگ و رای
مست و غافل کی تواند عاقل و هشیار باش^۱

و این واژه در عبارات زیرین در معنی هنر به کار رفته است : تن خویش را بعث کن به فرهنگ
و هنر آموختن ، چیزی که ندانی بیاموزی و این ترا به دو چیز حاصل آید : یا به کار بستن آن
چیز که دانی یا به آموختن آن چیز که ندانی.^۲

۲- معادل های واژه « فرهنگ » در زبان های معروف بیگانه که در زبان فارسی هم گاهی به کار
می روند : می توان گفت که واژه کولتور (Culture) در زبان فرانسوی و کالچر (Culture) در
زبان انگلیسی ، معادل با این واژه است .

لازم به یاد آوری است که واژه های کولتور و کالچر از ریشه ی لاتینی Cultura برگرفته شده اند
که با مفهوم مردم شناسی معادل با واژه فرهنگ می باشد . امروزه در زبان فارسی افغانستان و

^۱ - ر.ک. لغت نامه دهخدا تحت واژه فرهنگ .

^۲ - ر.ک. فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو از محمد تقی جعفری ص ۷۱ ، زمینه فرهنگ از روح الامینی ص ۱۶ .

تاجیکستان واژه کولتور در معنی «فرهنگ» رایج است. مثلاً در افغانستان وزارت اطلاعات و کولتور، معادل وزارت اطلاعات و فرهنگ به کار می رود. با ورود واژه کولتور به واسطه مردم شناسان دانش جامعه شناسی در زبان تازی، دانشمندان عرب، واژه «ثقافه» را معادل آن قرار دادند و به جای آن به کار بردند. امروزه در زبان تازی، به جای «وزارت فرهنگ و آموزش عالی» اصطلاح «وزاره الثقافه و التعليم العالی» را به کار می برند. کلمه کولتور، پس از روی کار آمدن ترکهای جوان و تغییرات فرهنگی توسط کمال آتاترک به سال ۱۹۱۰ میلادی وارد زبان ترکی شد و به معنی فرهنگ موجود و بازمانده از زمان های پیشین به کار رفت.^۱

۳- تعریف اصطلاحی فرهنگ: تعاریف گونه گون فراوانی توسط دانشمندان و پژوهشگران در ارتباط با مفهوم اصطلاحی فرهنگ به عمل آمده که بیش از سیصد واندی در کتب و دائره المعارف ها نگاشته آمده است که ذیلاً به برخی از آنها با رعایت اختصار اشارت می رود: تعریف فرهنگ در دایره المعارف آمریکانا چنین آمده است: «فرهنگ واژه ایست که علمای علم اجتماع و پویندگان و پژوهشگران رشته ی مردم شناسی آن را به کار برده اند. این واژه از جهت معنی و مفهوم از گستردگی وسیعی برخوردار است. مفاهیم جانبی آن به طور عمده به افراد تحصیل کرده و آداب دان زیر عنوان «فرد با فرهنگ» دلالت دارد. به دگر سخن مفهوم آن به فردی تعلق می گیرد که آراسته و دارای فرهنگ بوده و با هنرهای زیبای شیوه ی زندگی آشناست. فرهنگ در قالب بحث تخصصی خود حدود اواسط قرن نوزدهم در نوشته های دانشمندان مردم شناس پدید آمد. علمای مردم شناس آمریکایی واژه فرهنگ را به سال ۱۹۱۰ میلادی، به منظور ویژگیهای قومیت اجتماعات به کار گرفتند. روت بندیکت (Ruth Bendict) در دهه ۱۹۳۰ فرهنگ را به عنوان الگوی تفکر و انجام فعالیت های فردی چنین معرفی نمود: «واژه فرهنگ برای اندیشمندان علوم اجتماعی از اهمیت والایی برخوردار است زیرا ساده ترین مفهوم را برای بیان رفتار و تاریخ انسان به دست می دهد». فرهنگ از نقطه نظر دایره المعارف روسی چنین تعریف شده است: «فرهنگ مجموعه ای از دست آوردهای جامعه در زمینه

۱- ر.ک. فرهنگ پیشرو ص ۱۸، دایره المعارف فلسفی ترجمه عنایت الله رضا ج ۳ ص ۱۱۸.

پیشرفت های مادی و معنوی است که از سوی جامعه مورد استفاده قرار می گیرد و شامل سنتهای فرهنگی است و در خدمت پیشرفتهای آتیه بشریت قرار دارد. فرهنگ جوامعی که دارای طبقات متخاصم هستند ناگزیر جنبه طبقاتی دارد. مفهوم متضاد و مخالف فرهنگ، بی فرهنگی، توحش و بربریت است. درک صحیح فرهنگ تنها بر پایه تعالیم مربوط به اقتصاد جامعه و مراحل نظامهای اجتماعی از طریق تشریح نیروهای مولد، امور نقلیه، مناسبات اجتماعی و روبناهای هر جامعه میسر است. محتوا و مضمون فرهنگ شامل فعالیت های خلاق و سازنده انسان و برجسته ترین نشانه پیشرفت بشر است. مفهوم نخستین فرهنگ از واژه لاتین کولتور (کشاورزی، شخم زدن، ساختن و پرداختن) پدید آمده و در درجه نخست جهت تعیین تأثیر انسان بر طبیعت، مشخص کردن دست آوردها و نیروی عامل این دست آوردها بوده است. این مفهوم به ویژه در دوران اعتلای فرهنگ بورژوازی در آثار مورخان، مردم شناسان و باستان شناسان سده نوزدهم میلادی به کار گرفته شد. در همان زمان عنوان و اصطلاح «تاریخ فرهنگ» نیز پدید آمد. مفهوم فرهنگ شامل دو جهت مادی و معنوی است. مفهوم مادی آن بیانگر سطح توانایی بشر در ارتباط با نیروهای طبیعت است. همچنین فرهنگ مادی بیانگر اعماق درک طبیعت و جامعه، وسعت نگرش، اندیشه ترقی خواهانه و دانش آدمی است. برجسته ترین نشانه فرهنگ مادی ابزار کار است. فرهنگ معنوی شامل دست آوردهای جامعه در زمینه اخلاق، هنر، دانش و فلسفه است. همچنین فرهنگ معنوی بیانگر اندیشه های سیاسی، حقوقی و پیشرفتهای سیاسی و روابط حقوقی میان مردم است. فرهنگ معنوی جهت تشخیص میزان دست آوردها در امر پیشرفت مناسبات اجتماعی، سیاسی و حقوقی به کار گرفته می شود^۱. بداندسان که پیشتر نیز اشارت رفت، تعاریف فرهنگ بسیار است که آوردن همه آنها در این نوشتار کوتاه نه میسر است نه لازم می نماید. می توان گفت بهترین تعریف در ارتباط با اصطلاح فرهنگ همانا سخن تایلر مردم شناس نامدار انگلیسی است که به سال ۱۸۷۱ میلادی در کتاب فرهنگ ابتدایی نگاشت. این

^۱ - ر.ک. زمینه ی فرهنگ شناسی ص ۱۷، تمدن و فرهنگ ایران از ناصرالدین شاه حسینی ص ۲.

تعریف تا حدودی جامع و مانع است. وی در این راستا چنین گفت: «فرهنگ مجموعه پیچیده ایست که شامل معارف، معتقدات، هنرها، صنایع، فنون، اخلاق، قوانین، سنن و خلاصه همه عادات و رفتار و ضوابطی است که فرد به عنوان عضو جامعه از جامعه خود فرا می گیرد؛ و در برابر آن جامعه وظایف و تعهداتی را برعهده دارد.» در پایان این بحث شایان ذکر است که گاهی تمدن یا مدنیت (Civilisation)، مترادف به فرهنگ به کار رفته است. این دو اصطلاح با هم مرتبط هستند. چون در تعریف تمدن گفته آمده که آن عبارتست از نظم خاص اجتماعی که بر اثر خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود. بنابراین تمدن و فرهنگ ارتباط تنگاتنگ دارند^۱.

۴- ویژگیهای فرهنگ - طبق سخن هرسکویتس، فرهنگ سه ویژگی به ظاهر متناقض دارد که ذیلاً هر یک از آنها را به نحو اختصار مورد بررسی قرار می دهیم: الف) فرهنگ عام ولی خاص است. ب) فرهنگ با وجود متغیر بودن ثابت است. ج) پذیرش فرهنگ با وجود اجباری بودن اختیاری است. ظاهراً در این گونه تعبیرها تناقض در کار است لیکن در حقیقت امر تناقض وجود ندارد، چون طرح مسئله به گفته منطقی ها، حیثی بوده و اختلاف جهت در این قضیه ها درکار است. درحالی که در تناقض وحدت حیثیت و جهت لازم است و گرنه تناقض در کار نخواهد بود.

اینک این مطلب را به طور خلاصه توضیح می دهیم: دریند نخست گفته آمد که فرهنگ عام ولی خاص است بیان آن بدین قرار است که فرهنگ از آن جهت که دست آورد فنی و معرفتی آدمی در همه جوامع بشری است عام می باشد. یعنی این میراث در همه جوامع انسانی چه بزرگ چه کوچک چه پیچیده چه ساده مشترک و عمومی است. نمونه های مشترک فرهنگ را فی الجمله، به قرار زیرین توان شمرد: ۱- همه گروههای بشری جهت زیستن و زندگی کردن به ساختن ابزار و ادوات تولیدی می پردازند و در راستای تهیه مسکن و لباس و خورد و خوراک می کوشند ۲- ضوابط دادوستد و روابط اقتصادی در همه جوامع بشری وجود دارد

۱- رک. زمینه ی فرهنگ شناسی ص ۱۹-۲۵.

۳- ازدواج و بقای نسل، نهاد نظام خویشاوندی و بنیاد خانواده در جمیع جوامع انسانی موجود است و هیچ جامعه ای در جهان در روابط جنسی و خانوادگی بدون قاعده دیده نشده است

۴- نظام اجتماعی و سیاسی و قوانین و مقررات با ضمانت اجرای آنها، جهت حفظ و بقای انسان، در همه جوامع بشری وجود دارد. ۵- همه جوامع بشری دارای نوعی ایدئولوژی بوده و هستند که درمورد هستی و مرگ و جهان پس از مرگ سخن دارند. ۶- همه جوامع انسانی جهت فهماندن درون خود به غیر، از زبان و مانند آن استفاده می کنند. ۷- همه جوامع گوناگون بشری در ارتباط با آرزوها، غمها، شادیاها و اندیشه های خود، دارای آواز، قصه و هنر و ادبیات هستند. همچنین همه جوامع دارای خاطرات، اسناد و تاریخ می باشند. آنچه گفته آمد، با آن که میان همه جوامع مشترک است لیکن هر جامعه ای را ضوابط خویشاوندی، شیوه اقتصادی، مراسم های اعتقادی، زبان و ادبیات ویژه و مختص به خود درکار است. به دگر سخن فرهنگ هر جامعه ویژه همان جامعه می باشد. در بند دوم یعنی بند «ب» گفته آمد که فرهنگ با آن که متغیر است ثابت می باشد. تغیر و تحوّل فرهنگ عبارت از اینست که تمام پدیده های اجتماعی که تابع افراد جامعه بشری هستند با تحوّل افراد، خواه ناخواه متحول می شوند. به فرموده مولانا جلال الدین :

هر نفس نو می شود دنیا و ما	بی خبر از نوشدن اندر بقا
قرن ها بگذشت و این قرن نوی است	ماه آن ماه است و آب آن آب نیست
شد مبدل آب این جو چند بار	عکس ماه و عکس اختر بر قرار

لیکن این تحوّل در همه زمینه های فرهنگی به قدری به هم پیوسته و آهسته آهسته انجام می گیرد که در ملاحظات و مشاهدات روزمره محسوس نیست و ثابت به نظر می رسد. و این درحالی است که هریک از زمینه های فرهنگی چونان زبان، لباس و انواع آداب و رسوم اجتماعی که در مقطع زمانی کوتاه ثابت به نظر می رسد در برش زمانی دراز مدت متغیر است. در بند سوم یعنی بند «ج»، گفته شد: فرهنگ اجباری لیکن اختیاری است. اجباری بودن پذیرش فرهنگ عبارت از آنست که فرهنگ با آن که تمام حیات ما را در برمی گیرد ولی به

ندرت خود را به طور آشکار بر افکار و اعمال ما تحمیل تواند کرد. به دگر بیان انسان از آغاز زاده شدن خواه ناخواه چگونگی غذا خوردن، سخن گفتن، لباس به تن کردن و فی الجمله شناخت همه ارزشها را در خانواده خود فرا می گیرد. مثلاً هر کودکی به نحو اجبار همه ارزشهای محل رشد و نمای خود را فرا می گیرد لیکن با این حال چون آدمی دارای روح انسانی و تفکر و اندیشه و الاست، اسیر چهارچوب محیط زندگی نشود و مختار است که پا فراتر نهد و فرهنگی دیگر برای خود برگزیند. بنابراین فرهنگ با وجود جبری بودن اختیاری است. به گفته اهل کلام و اصول: الأجبار بالأختیار لا ینافی الأختیار^۱. ۵- انواع فرهنگها از دقت در تعاریف گونه گون فرهنگ می توان گفت که به تعداد ملل و جوامع در جهان بشریت فرهنگ موجود بوده و هست. همچون: فرهنگ اروپائی، آمریکائی، آسیائی، آفریقائی، استرالیائی، بودائی، زرتشتی، یهودی، مسیحی، اسلامی، روستایی، شهری، فرهنگ لباس پوشیدن، فرهنگ غذا خوردن، فرهنگ معاشرت، فرهنگ ماشینی (صنعتی)، فرهنگ سنتی، فرهنگ باستانی، فرهنگ مصری، فرهنگ عربی، فرهنگ ایرانی و... که با توجه به وجود ممتاز و متمایز خرده فرهنگها، تعداد آنها مضاعف می شود. خرده فرهنگ به فرهنگهایی گفته می شود که در داخل فرهنگ یک جامعه قرار گرفته باشد. مثلاً زبان فارسی یکی از مظاهر فرهنگ فارسی زبانان است که همه افراد این جامعه دارای این زبان هستند لیکن جنوب شهری، شمال شهری، ثروتمندان، فقیران و... برای خودشان، زبان خاص، شوخی های ویژه، لباس، مسکن و مرکب خاص دارند. از جهتی دیگر فرهنگها رابه دویخش کلی می توان تقسیم کرد: یکی فرهنگ مادی؛ و آن به فرهنگی گفته می شود که ملموس و محسوس باشد، که قابل اندازه گیری با موازین کمی و علمی است مانند: داروهای شیمیایی، فنون آزمایشی، ابزارهای کاربردی و تولیدی، وسایل موتوری و... دو دیگر فرهنگ غیر مادی (معنوی)؛ و آن به فرهنگی اطلاق می گردد که با موازین کمی قابل اندازه گیری نباشد مانند: باورداشتهای و معتقدات، هنر، ادبیات، ضوابط خویشاوندی، رسوم و... که در حقیقت هویت فرهنگی یک

جامعه را تشکیل می دهد که از دست دادن یا عاریت گرفتن آن ضایعه ای باشد که قومیت یک گروه اجتماعی را تهدید می کند. در صورتی که فرهنگ مادی را با گرفتن از فرهنگهای دیگر می توان توسعه داد و غنی تر گردانید و انجام این کار نه تنها ناپسند نیست بلکه لازم است. گاهی فرهنگ مادی و غیر مادی آمیخته می گردد مثل این که مزار را ببوسند و جای پای امامان را تبرک کنند^۱. علامه جعفری (ره) پس از بر شمردن انواع فرهنگها فرماید: فرهنگها را به چهار نوع عمده می توان تقسیم کرد که خلاصه آنها به شرح زیر باشد: ۱- فرهنگ رسوبی و آن عبارتست از رنگ آمیزی و توجیه شئون زندگی با تعدادی از قوانین و سنتهای ثابت نژادی و روانی خاص و محیط جغرافیایی و رگه های ثابت تاریخی که در برابر هرگونه تحولات، مقاومت می ورزند و همه دیگرگونی ها را یا به سود خود تغییر می دهند و یا آنها را حذف می کنند.

۲- فرهنگ مایع و بی رنگ - این نوع فرهنگ عبارتست از آن رنگ آمیزی ها و توجیه هایی که به هیچ ریشه اساسی و روانی و اصولی ثابت تکیه ندارد و پیوسته در معرض تحولات قرار می گیرد. شایان ذکر است که این گونه فرهنگها در جوامعی که دارای تاریخ هستند به ندرت یافت می شود. ۳- فرهنگ خود هدفی و پیرو - در این نوع فرهنگ نمودها و فعالیتهایی که توجیه و تفسیر کننده واقعیات فرهنگی است، مطلوب بالذات بوده و اشباع آرمانهای فرهنگی را به عهده می گیرند. این خود هدفی ویژه فرهنگ علمی، تکنولوژی و اقتصادی اکثر جوامع در سده های نوزدهم و بیستم بوده است. این خود هدفی، طبیعت اصل فرهنگ را که خلاقیت و گسترش آرمانهای زندگی در ابعاد «من» انسانی است، را کد نموده است. ۴- فرهنگ پویا و هدفدار و پیشرو - این گونه فرهنگ در محاصره آن نمودها و فعالیتهایی که تحت تأثیر عوامل سیال زندگی و شرایط زود گذر محیط و اجتماع قرار می گیرد، نمی افتد. زیرا عامل محرک این فرهنگ، واقعیات مستمر طبیعت و ابعاد اصیل انسانی است و هدف آن عبارتست از آرمانهای نسبی که آدمی را در جاذبه هدف اعلای حیات به تکاپو در می آورد. با

۱ - رک. همان ص ۵.

کمال اطمینان توان گفت: این همان فرهنگ انسانی است که هیچ تمدن انسانی اصیل در گذرگاه تاریخ بدون وجود زمینه چنین فرهنگی به وجود نیاید. این همان فرهنگی است که گریبان خود را از چنگال خود خواهان و خود کامگان تواند رها کند. بگفته مولوی بلخی:

قرن ها بر قرن ها رفت ای همام وین معانی برقرارو بردوام
عدل آن عدلست و فضل آن فضل هم لیک مستبدل شد این قرن و امم^۱

۶- فرهنگ ایرانی - مطلب این بند را به جهت گستردگی در دوبخش بررسی می کنیم: الف) فرهنگ ایرانیان پیش از تاریخ - کشور کهن ایران به اعتراف همه جامعه شناسان و باستان شناسان جهان از دیر زمان یعنی از دوره های پیش از تاریخ تا ظهور اسلام و حکومت مسلمانان، دارای فرهنگ و تمدن بی نظیر یا کم نظیر بوده است. اینک ذیلاً به اظهار نظر برخی از دانشمندان در ارتباط با فرهنگ ایران اشارت می رود: باستان شناسان معتقدند که در آن زمان که بیشتر قاره اروپا زیر توده های یخ فرورفته بود، نجد ایران چونان کشورهای حاشیه دریای مدیترانه و درّه سند دارای آب و هوای معتدل و قابل سکونت بود. بازمانده ماهی ها و صدفها که از بیابان و درّه های مرتفع این خطّه به دست آمده است، وضع طبیعی کشور را در زمان های بسیار دیرینه یعنی حدود پانزده هزار سال پیش از میلاد مسیح، مجسم می کند و تغییر تدریجی آب و هوای بارانی و تبدیل آن به آب و هوای قابل زندگی را نشان می دهد. آن زمان را در اصطلاح، عهد خشک نام داده اند. دانشمندان و پژوهشگران بر آنند که انسان های عصر حجر در اطراف کویر نمک می زیسته اند. بدین جهت نخستین قرارگاههای انسانی که تاکنون شناخته آمده است، در سیلک کاشان، قم، ری و دامغان بوده است. طبق کاوشهای باستان شناسی که از سال ۱۹۳۱ به طور جدی هیئت های فرانسوی در تپه گیان نزدیکی های نهاوند و هیئت آمریکائی در تپه حصار دامغان و در کورنگ تپه گرگان آغاز کردند، در زمانی کوتاه در شصت و چند منطقه از نقاط ایران کشفیاتی به عمل آوردند که مربوط و به دوره پیش از تاریخ و دوره مادها و هخامنشیان است. در میان این مناطق متعدد که

۱- ر.ک. فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو ص ۹۰-۹۳.

به کوشش باستان شناسان ایرانی، آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی صورت گرفته است چند غار مهم کشف گردیده که غارهای «هوتو» تریجان و «کمر بند» نزدیک بهشهر، از آن جمله هستند. در برخی از آن غارها، مانند غار «کمر بند» در مازندران آثاری به دست آمده که مربوط به دوران مزولی تیک «حجر متوسط» می باشد. همچنین در سیلک کاشان و چشمه علی نزدیک تهران و قلعه دختر نزدیک قم و... آثاری یافته آمده که مربوط به عهد نئولی تیک (۱ تا سه هزار سال پیش از میلاد) است. انسانهای دوران پالئولی تیک (۲۵ تا ۱۰ هزار سال پیش از میلاد) و مزولی تیک و نئولی تیک نجد ایران، با ابزار سنگی نیازهای مادی خود را بر آورده ساخته اند. این ابزار و آلات معمولاً از تیغه کارد، تیغه داس، تبر صیقلی، و چکش بوده که همه آنها از سنگها ساخته شده است. فی الجمله ذوق و سلیقه این مردم از روی حکاکی های آنها که روی استخوان ها و نقوش سفالین موجود است، پدیدار و معلوم می شود. شایان ذکر است که انسان نجد ایران از روزی که به تولید پرداخته وارد نخستین مرحله در راه توسعه بازرگانی شده است. این بازرگانی در آغاز به صورت کالا مقابل کالا صورت می گرفت. زنان نجد ایران در اداره امور معابد سهم بوده اند و به مقام روحانیت نیز می رسیده اند که این کار برترین ویژگیهای مردم ایران محسوب می گردد. در برخی از طوایف مانند گوتی ها که کوه نشینان ساکن کردستان بودند، زنان فرماندهان سپاهیان نیز می شدند. مذهب انسان پیش از تاریخ در ایران بدانسان که باستان شناسان اظهار می دارند، پرستش برخی از عناصر طبیعت به ویژه خورشید پرستی (میترائیسم) بوده است. اقوام آریائی که ظاهراً اوایل هزاره نخست پیش از میلاد از دشت های اوراسی از سرزمین روسیه یا از فلات پامیر مهاجرت کردند به دو دسته تقسیم شدند: دسته ای که آنرا شعبه غربی خوانند پس از عبور از بالکان در داخل آسیای صغیر نفوذ کردند و عنصر پیروز و مسلطی را تشکیل دادند و اتحادیه هیتان را پدید آوردند که بعدها پادشاهی آنان یکی از فعال ترین اعضای اتحادیه دول غربی آن روزگاران شد. شعبه شرقی که به نام هندو ایران معروفست، سمت شرقی دریای خزر رفتند و در دشت بلخ توقف کردند. در کتاب اوستا در ارتباط با انتشار قوم آریا پس از ورود به نجد

ایران، نام شانزده کشور برده شده که یکی از آنها به درستی مشخص نیست که در کجاست. از پانزده کشور دیگر ایران نخستین آنهاست و دو کشور دیگر صفحه البرز و پنجاب هند است. بدین جهت محققان را عقیده آنست که این کشورها خط سیرو انتشار آریاها را نشان می دهد طبق این نظریه آریاهای ایرانی سرانجام در شهرهای جنوب خراسان و دماوند و ری مستقر شدند و آن سرزمین ها را تصرف کردند. هردو قوم ایرانی و هندی در آثار کهنی که از ایشان باقی مانده، خود را آریائی خوانده اند. واژه «آریا» در فارسی باستان «اری» و در سنسکریت «ایری» است. این کلمه در اوستا برای ایرانیان و آریاهای هند به کار رفته است. این واژه به معنی آزاد می باشد که در شاهنامه ایرانیان، به جهت آریائی بودن آزاده نامید شده اند:

سیاوش منم نر پری زادگان
از ایرانم از شهر آزادگان
ز مادر همه مرگ را زاده ایم
گرایدون که ترکی ار آزاده ایم

در ادبیات عرب نیز ایرانیان را بدین سبب «بنو الاحرار: آزادگان» خوانده اند. به اعتراف خاورشناسان آریاهای ایران دارای فرهنگی مترقی بوده اند چه حکومت و قانون و مذهب پیشرفته داشته اند. دو مزیل در این باب گفت: مهر پرستی و بزرگ داشت هر نوع نور و روشنایی در میان آریاهای ایرانی مرسوم بوده است که نسبت به سایر اقوام برتری داشته است.^۱ ب) - فرهنگ تمدن ایران از دوران مادها تا ساسانیان: مادها و هخامنشیان نخستین دولت رسمی کشور ایران بوده اند. سرزمین مادها به تخمین از شمال به کوههای آذربایجان و از سمت مشرق به خزر و از سوی مغرب به کوههای زاگرس و از طرف جنوب به شوش خوزستان منتهی می شده است. پایتخت مادها، هکمتانا (محل اجتماع) یعنی همدان کنونی بوده است. تورات که یکی از کتب مذهبی کهن است از مادها چنین نام برده است: «و در رساله نهم هوشع پادشاه آشور سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در

^۱ - ر.ک. تمدن و فرهنگ ایران ص ۲۰-۳۲، باستان شناسی ایران باستان از لویی واندنبرگ ترجمه دکتر بهنام، مقالات دکتر مجتبیائی مجله سخن.

حلج و خابور بر نهرجوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد^۱ و هرودت مورخ نامدار یونان در ارتباط با فرهنگ و تمدن مادها گفت: مادها، مجامع و مجالس عامه داشتند نظیر آنچه در اوستا از آن به (هنجمن: انجمن) یاد می‌شود. سازمان اجتماعی مادها در سده هشتم ق.م. در حال انتقال از مرحله بدوی بود. مادها از جهت تقسیمات ارضی به چهار بخش تقسیم می‌شدند: خانه (نمانه)، قریه (ویس)، طایفه (زنتو) و کشور (هیو). این نوع تقسیمات از سنن خاص اوستایی است. مقام و شغل شهریان در دوره مادها وجود داشته است و اصطلاح (خشتراپاون) خود گواه این مدعاست؛ و پارسی‌ها حدود ۷۰۰ ق.م. در جنوب غربی فلات ایران مستقر شدند چالش پیش پس از شکست دولت ایلام - از ۶۷۵ تا ۶۴۰ ق.م. عنوان پادشاه بزرگ را برای خود برگزید. پس از او کشورش میان دو فرزندش - آریازامنه و کورش تقسیم گردید. در آن زمان کشور مادها در اوج ترقی بود که هوشتره برآن حکومت می‌راند. کمبوجیه فرزند کورش اول دو کشور مادها و پارسی‌ها را تحت حکومت واحد در آورد و از آن زمان دوران جدیدی در فرهنگ و تمدن پارسیان پدید آمد و سرانجام پیروزی نهایی کورش بزرگ بر اژدهاک - از ۵۵۹ تا ۵۲۹ ق.م. - مملکت جدید پارسیان را با سرزمین مادها متحد ساخت. بدین وسیله قدرت مطلقه شاهان هخامنشی از سده ششم ق.م. در ایران بزرگ مستقر گردید که نه تنها کسی در داخل کشور جرئت مخالفت با آنان نداشت بلکه در جهان آن روز هیچ حاکمی جرئت اظهار وجود در برابر آنان به خود راه نمی‌داد. شاهان هخامنشی در دوران قدرت خود حکومتی پدید آوردند که ترکیبی از فرهنگ و تمدن‌های همه جهان آن روز بود. زیرا کشور ایران در آن زمان شامل بین‌النهرین، شامات، مصر، آسیای صغیر، جزایر یونانی و بخش مهمی از هند بود. با توجه به آزادی و استقلال‌های داخلی که در زمان کورش کبیر در سطحی گسترده به همه ملل اعطاشد و سیاست‌های مدبرانه که داریوش پیش گرفت، فرهنگ‌های ملل گوناگون محفوظ ماند و در ثبات و استقلال فرهنگ و تمدن بزرگ ایران تأثیر به‌سزایی داشت. به همین جهت است که در تورات بارها از داریوش و کورش کبیر به خوبی نام

۱ - ر.ک. تورات کتاب دوم پادشاهان ص ۶۰۵.

برده شده و در بخش‌هایی از آن چنین آمده است: «بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای و زبان‌هایی که در تمام جهان ساکن بودند نوشت که سلامتی شما افزون باد... دانیال در سلطنت داریوش و سلطنت کورش فارسی فیروزی بود... داریوش در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت^۱». بنابراین فرهنگ و تمدن ایران زمین در سده ششم ق. م. بی نظیر بود. چون ایرانیان فرهنگهای ملل بزرگی همچون یونانیان و مصریان و غیره را می‌گرفتند و با ذوق خودشان در آن تصرف می‌کردند. مثلاً مصریان نخستین ملتی هستند که مقادیر را بر مبنای مقیاس واحدی بنا کردند. پس از مدتی مقیاسهای مصری به بابل سرایت کرد و در آنجا تحت تأثیر ریاضیات و نجوم بابلیان تغییراتی یافت و اندکی بعد توسط فنیقی‌ها و یونانیها در سراسر جهان آن روزگاران منتشر گردید؛ و ایرانیان زمان هخامنشیان مقادیر را از بابلیان گرفتند و در آن با ذوق و دانش خود تصرفاتی کردند^۲. بدیهی است که وقتی فرهنگ و تمدن ایرانیان از زمان هخامنشیان پیشرفته و مترقی باشد، تا زمان ساسانیان یعنی ظهور اسلام سیر تکاملی پیموده و کاملتر شده باشد، با توجه به همین نکته برخی از خاورشناسان چونان «دولاندلن» فرهنگ و تمدن ایرانیان را به عظمت به زبان رانده و گفته است: «ایران از جمله کشورهای است که نخستین تمدنها را به دنیا عرضه کرده است. به طور کلی ایرانیان باستان را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد: مادها، پارسی‌ها، و باکتریانها (بلخیها). که دسته اول در میان کوههای زاگرس قرار گرفتند و دسته دوم در کناره‌های خلیج فارس سکنی گزیدند و دسته سوم در شمال شرق ایران جای گرفتند. زرتشت هم ظاهراً در سده هفتم ق. م. زاده شد. وی بنیان‌گذار مزدا پرستی است که آئین رسمی ایرانیان بود. نام کتاب وی اوستا است. شایان ذکر است که این دین با این که به دواصل اهورامزدا و انگره مئین معتقد بود، دارای جنبه‌های اخلاقی و الایبی است که در مذاهب کهن جهان بدان نکته کمتر توجه شده است^۳».

^۱ - ر.ک. تورات کتاب دانیال نبی.

^۲ - ر.ک. فرهنگ و تمدن از شاه حسینی ص ۳۲-۵۴، تمدن ایرانی ترجمه دکتر بهنام Crobert William (Persia).

^۳ - ر.ک. تاریخ جهان از دولاندلن ترجمه بهمش ص ۵۱.

حقیقت امر اینست که دین باستان ایرانیان تا ظهور اسلام، در پیدایش فرهنگ پیشرفته مردم این سامان نقش به سزایی داشته است. به خلاف آنچه در اذهان بسیاری از مردمان از این آیین جای گرفته است. بدین جهت ناگزیریم که در ارتباط با بیان فرهنگ ایرانی، به نحو اختصار در این جستار به ظهور زردشت و تعلیمات وی اشارت کنیم.

نام پیامبر ایران باستان، زرواستر (Zoroaster) با تلفظ یونانی است که در اروپا نیز بدین نام مشهور است. اصل فارسی آن زراتشتر (دارنده شتر زرد) است. براساس روایات ایرانی وی به سال ۶۶۰ ق.م. زاده شد که اکثر محققان آن را پذیرفته اند. به احتمال قوی زادگاهش غرب ایران لیکن محل دعوتش شرق ایران بوده است. طبق روایات در پانزده سالگی نزد آموزگار تعلیم یافت و کمر بند خاصی به نام (کشتی) گرفت که شبیه زنار هندوان بود. در بیست سالگی پدر و مادر و همسر را رها کرد و در پی یافتن حقیقت در جهان سرگردان شد. از هرکسی مشکل خویش می پرسید تا باشد که حل شود. گویند روزی در انجمنی از دانایان پرسید: بهترین کار چه باشد؟ گفتندش: سیر کردن گرسنگان، خوراکی دادن به چارپایان، فروزان داشتن آتش، افشاندن فشرده و عصیر هوما و پرستش دیوان. زردشت گفت: چهار امر نخست درخور مردمی دادگر باشد لیکن پرستش دیوان کاریست دشوار و روان بهشتی از آن بیزار چون به سی سالگی رسید مکاشفاتی بروی دست داد. در این باب روایات بسیار گونه گون و احیاناً اغراق آمیز است. فی الجمله گویند در سواحل دیتیار فرشته و هومنه Vohumanah (بهمن) به صورت شبی بروی ظاهر گشت که به آن فرشته پندار نیک نام داده اند. زردشت طبق دستورات آن فرشته کالبد را رها کرده با روان به حضور اهورا مزدا صعود کرد. در حضور اهورا مزدا که انجمنی از فرشتگان بود به پیامبری مبعوث گردید و مأمور تبلیغ آیین بهی شد. ده سال دیگر گذشت که در آن مدت به مکاشفات دیگری دست یافت و باشش فرشته دیگر گفت و شنود نمود. در بخش گاتهای اوستا به این مکاشفات اشارات فراوان هست. در همه این مدت کسی آیین وی را نپذیرفت و نزدیک شد که نومید شود و پیوسته انگره مئینو، وی را وسوسه می کرد که از پرستش اورمزد روی برتابد. لیکن وی مقاومت کرد

و سرانجام پسرعمویش دینش را پذیرفت. سپس به دربار ویشتاب شاه ایران راه یافت و به دنبال معجزه‌ای که از خود نشان داد، شاه با همسر و برادر و فرزندش (اسفندیار) به آیین وی گرویدند. زردشت بیست سال دیگرزنده ماند و سرانجام در جنگ دوم میان ایرانیان و تورانیان که اسفندیار نیز در آن جنگها دلاوری‌ها از خود نشان داد در ۷۷ سالگی در حالی که در برابر محراب آتش مشغول عبادت بود به واسطه یکی از تورانیان کشته آمد. برجسته‌ترین تعلیمات زردشت بطور خلاصه به شرح زیر است: زردشت بی تردید برخی از تعالیم پیشینیان را مبانی تعالیم خود قرار داد و بسیاری از آنها را نیز مردود شمرد و شریعتی نوین پایه‌گذاری کرد. وی اهورا مزدا را خدای بزرگ معرفی کرد البته مزدا در زمان وی میان آریائی‌ان معروف بود که آریائی‌ان هند آن را به نام «وارونا» ستایش می‌کردند. در زبان وادهای هند، اشورا هم به معنی خداست زردشت نامهای بسیاری از خدایان آریائی‌های هند را تغییر داد. فی الجمله تعلیمات وی را می‌توان به قرار زیرین آورد: (الف) - وی مردمان را از پرستش ارواح خبیثه بازداشت و گفت: تنها اهورا مزدا را به عنوان بزرگترین خدا ستایش باید کرد. در آخرین آیات گاتها گفته آمده که اهورامزدا خالق نور و ظلمت است و قدرتش از مجرای روح مقدس به نام «سپتاماثنو» به ظهور رسیده است. اعمال الوهی اهورامزدا از طریق امشاسپندان به اجرا در می‌آید. این واژه از دو جزء «امشه و سپنته: جاودان مقدس» به وجود آمده که روی هم معنای آن مقدس‌های جاودان باشد. این فرشتگان هفت عدد هستند که هر یک مظهر صفتی از صفات اهورا مزدا می‌باشند. نام آنها به قرار زیر است: ۱- سپتاماثنو که در رأس قرار دارد. بعدها خود اهورا مزدا یا سروش را به جای آن قرار دادند ۲- اشا: Asha (اردی بهشت) که فرشته راستی است ۳- خاشتر (شهریور) فرشته قدرت ۴- هرواتات (خرداد) فرشته کام‌روایی ۵- امرتات (مرداد) فرشته جاودانگی ۶- وهومنه (بهمن) فرشته پندارنیک ۷- آرامی تی (اسفندارمذ) فرشته محبت. در آیین زردشت، بدانسان که اشارت کردیم این فرشتگان مدبران امور جهانند. (ب) - طبق تعلیمات زردشت اهورامزدا گرچه در عرش جلال و عظمت هیچ ضدوندی ندارد لیکن در این جهان گیتی در برابر هر نیکی یک بدی وجود دارد. مثلاً در برابر راستی، دروغ و در برابر سپتاماثنو، انگره مئینو قرار گرفته است این خرد خبیث در

دوران های بعدی به شیطان معروف شد. آفرینش انگره مئینو در کتب زردشتی مبهم است . معلوم نیست که اهورامزدا او را آفریده یا کشف کرده است . لیکن آنچه یقین است او پیوسته با اورمزد بوده است . البته ازگاتها برمی آید که او رمزد او را آفرید لیکن مشکلی که می ماند آنست که چگونه آفریننده با آفریده پیوسته درجنگ بوده است . (ج) - اساس تعلیم زردشت آنست که نفس آدمی میدان نبرد دائمی میان خیر و شر است که سپنتامئینو او را به خیر ، لیکن انگره مئینو او را بجانب شر دعوت می کند . (د) - زردشت بی تردید آتش رامقدس می دانست و در محراب آتش هم کشته آمد، لیکن آتش پرست نبود. در آیه شصت و نصدیدات چند بار آتش را پسر اهورامزدا خطاب کرده و گفته است « آترش پوسره اهورا مزدا » . (ه) - طبق تعلیمات وی سرانجام اورمزد بر دیو پیروز گردید و بعد از ۱۲ هزار سال جهان گیتی به پایان آید و رستاخیز عام واقع شود . آن روز همه خوبیها و بدیها به شمار آیند. بدکاران را در جایگاه پر از آتش و آهن گذاخته اندازند که جاودانه در آن بسوزند . لیکن نیکوکاران آتش را گواراتر از شیر مادر یابند و به هیچ روی از آن آسیب نبینند . آن روز همه ارواح از پل چین وات (Chinvat) باید بگذرند . این پل روی دوزخ است و نامه اعمال آدمیان روی آن خوانده آید . ظهور منجی عالم بشریت از جمله تعلیمات اوست . وی گفت : برخی از پیروان من به نام « ساوشیانت : Saoshyant» در آخر زمان جهت نجات آدمیان ظهور خواهد کرد . در برخی از متون زردشتی این منجی جهان از نژاد زردشت دانسته شده است ^۱ . شایان ذکر است که در تورات بارها از مجوسیان که همان پیروان آیین زردشت هستند نام برده شده که آنان ، در ردیف کاهنان و عالمان و منجمان آورده شده اند . در کتاب دانیال نبی آیه ۱۰ چنین آمده است : «هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگری یا کلدانی به پرسد .» و در آیه ۲۷ گوید : « دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت : رازی را که پادشاه می طلبد نه حکیمان نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می توانند آن را برای پادشاه حل کنند ^۲ .»

^۱ - ر.ک . تاریخ جامع ادیان از جان زاس ترجمه علی اصغر حکمت ص ۳۱۱-۳۰۰

^۲ - ر.ک . تورات کتاب دانیال نبی آیات ۱ ، ۱۰ ، ۲۷ .

احادیث فراوانی در ذیل آیه ۱۷ سوره حج در ارتباط بانبوت زردشت و کتاب آسمانی وی آمده است. واژه مجوس درقرآن مجید در ردیف اهل کتاب ذکر شده و جزء مشرکان به حساب نیامده است. اینک آیه کریمه با احادیث: الذین آمنوا والذین هادواوالصابئین والتّصاری و المجوس والذین اشركوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامه: یعنی کسانی که ایمان آورده و یهود و نصارا و صابئان و زرتشتیان و مشرکان، خداوند درمیانشان روز قیامت داوری فرماید (حج/۱۷). ذیل این آیه در تفسیر نمونه چنین آمده است: مجوس درمقابل مشرکان قرار گرفته و در صف ادیان آسمانی به حساب آمده است. از این آیه چنین بر می آید که مجوس دارای دین الهی و کتاب آسمانی و پیامبری راستین بوده است. تردیدی نیست که مجوس همان پیروان زردشت است از ماهیت عقاید آنان اطلاع دقیقی نداریم لیکن ایشان آتش را بسیار گرمی می دارند تا آنجا که آنان را آتش پرستان خوانند. در روایات اسلامی آنان از پیروان یکی از انبیای برحق به حساب آمده اند که بعدها از اصل توحید منحرف گشته و به افکار و عقاید شرک آمیز روی آورده اند. در برخی از روایات آمده است که مشرکان مکه از حضرت رسول خواستند که با وجود بت پرست بودن جزیه دهند. پیامبر «ص» فرمود: من فقط از اهل کتاب جزیه می گیرم. آنان در جواب نوشتند: چگونه چنین می کنی درحالی که از مجوس منطقه «هجر» جزیه گرفته ای؟ حضرت رسول در پاسخ فرمودند: انّ المجوس کان لهم نبی فقتلوه و کتاب فاحرقوه: یعنی مجوس را پیامبر و کتاب آسمانی بود که پیامبر شان را کشتند و کتابشان را سوختند. در حدیث دیگری که اصبع بن نباته از حضرت علی (ع) نقل کرده چنین آمده است: قد انزل الله الیهم کتاباً و بعث الیهم نبیاً: یعنی خداوند برزرتشتیان پیامبری با کتاب آسمانی فرستاد. حدیث دیگری نیز از حضرت سجّاد (ع) نقل شده که فرمود: قال رسول الله: سنّوا بهم سنّه اهل الکتاب یعنی المجوس: پیامبر فرمودند: با ایشان طبق سنت اهل کتاب رفتار کنید که مقصود حضرت رسول مجوس بود^۱. آیین زردشت طبق نظر خاورشناسان از زمان تأسیس حکومت به دست کورش کبیر (سیروس) به سال ۵۳۸ ق.م. تا سقوط آخرین

^۱ - ر. ک. تفسیر نمونه ج ۱ ص ۴۴، وسائل الشیعه ج ۱۱ باب جهاد العدوّ.

شاه ساسانی به دست مسلمانان به سال ۶۵۱ میلادی دین و آیین رسمی ایرانیان بوده است یعنی حدود ۱۱۸۹ سال - بدیهی است که در این زمان بسیار دراز چیزهای بسیاری در ارتباط با آن آیین افزوده یا کاسته اند. چه اولاً هر حاکم و قدرت مداری دین را در خدمت خود می‌گیرد و جهت توجیه کارهای ناپسند خود در دین بدعت‌ها بیامی کند. این موضوع تنها از آن آیین زردشت نیست بلکه در تمام ادیان چونان دین یهودیان، مسیحیان و حتی خود دین اسلام در زمان امویان و عباسیان و دست خوش بدعت‌ها قرار گرفت. و شهادت حضرت امام حسین و یاران وفادارش برای جلوگیری از تخریب دین بود. دودیدگر آن که قوم مهاجم به یک ملت شکست خورده، دین و فرهنگ آن ملت را دست خوش نابودی و دیگرگونی قرار می‌دهد. چنانکه می‌دانیم ایران بارها مورد تاخت و تاز دشمنان و بیگانگان قرار گرفته است. به ویژه هجوم اسکندر مقدونی که تا توانستند فرهنگ و تمدن ایران را محو کردند. اوستا را سوختند و تخت جمشید را به آتش کشیدند و سالها سلوکی‌ها در این سرزمین باگستاخی و ستمگری حکومت راندند. تا بعد از شکست آنان کتاب اوستا به نام (زندو پازند: اوستا و تفسیر آن) از نو نوشته آمد. بدعتها و دیگرگونی‌ها در این دین به جایی رسید که آن را از اصل خود منحرف ساخت و به شرک کشیده شد^۱. از گفته‌های فوق که متأسفانه به درازا انجامید، به این نتیجه رسیدیم که ایرانیان از جمیع جهات با فرهنگترین ملت جهان بودند. یا دست کم یکی از امتهای بزرگ و با فرهنگ عالم بوده اند. و این نکته نیز بدیهی است که تا هوش و نبوغ در یک ملت نباشد، فرهنگ درخشان و والایی در کار نخواهد بود. از همین جا می‌توان حدس زد که چرا اعراب در حکومت راندن بر کشورهای وسیع ناگزیر بودند که از ایرانیان استفاده کنند. این معنی را بعداً به طور تفصیل شرح خواهیم داد.

۷- فرهنگ اعراب پیش از اسلام - جان ناس در تاریخ ادیان در این راستا چنین گفته است: «قوم عرب از حیث نژاد وحدت کامل ندارند. هر چند سامی (Semetic) در میان ایشان از اکثریت برخوردار است لیکن خون قسمت عمده سکنه عربستان مخلوطی از پدران سامی با

۱- ر.ک. تاریخ جامع ادیان ص ۳۱۱-۳۲۰.

عناصر غیر سامی است. در جنوب شبه جزیره حبشی ها از دریای احمر عبور کرده و در صحراهای ساحلی سکنی گزیدند. در نواحی شمال غربی حملات و فتوحات تاریخی اقوام دیگر که در عصر هزاره دوم ق. م. آغاز شده بود سبب آمدن مردمانی از نژاد سومری به بابل و پارسی به آن سرزمین شده بود. در جنوب غربی افرادی از نژاد حامی (Hamitic) به آن دیار در آمده است. بنابراین از هر طرف عناصر غیر عربی با مردم عرب آمیختگی بسیار حاصل کردند. سبک افکار گونه گون آن اقوام اختلافات بیشتری بار آورد و مابینت های فرهنگی به قدری بود که قابل ترکیب و توافق با یکدیگر نبود. بنی سام از صحراهای عربستان به خارج رحلت کردند پس از گذشت قرن‌ها بار دیگر به بادیه باز گشتند. برخی از اعراب پیش از اسلام در دین خودنیز تحت تأثیر زردشتی بودند لیکن بیشتر آنها چه اهل بادیه چه غیر بادیه بتی برای خود ساخته از جنس مذکر یا مؤنث و آن را پرستش می نمودند^۱. گوستاولوبون محقق نامدار فرانسوی در ارتباط با فرهنگ و تمدن اعراب پیش از اسلام چنین گوید: بیشتر مورخان معتقدند که اعراب پیش از اسلام تاریخ روشن و درخشانی نداشته اند. برهانشان آنست که اینان در آن زمان، از یک دسته صحرا نشین و بیابان گرد تشکیل شده بودند که هیچ گونه خبر و روایتی از ایشان نیست. اینان جزء نیمه وحشی های ساکن بیابان بوده و در زمره انسانهای نام و نشاندار نبوده اند. برخی از دانشمندان نامدار معاصر را نیز همین باوراست. از جمله مسیو «رنان» است. وی در این راستا چنین می نویسد: ممالک عربی در دنیای سیاست و علم و مذهب پیش از آن انقلاب ناگهانی و خارق العاده (ظهور اسلام) که آنان را امتی جهان گیر معرفی کرد، هیچ گونه اثری نداشتند. نام و نشانی از جزیره العرب در سده های نخستین میلادی در تاریخ دیده نمی شود و در آن زمان دروان ماقبل تاریخ خود را می گذرانیده است. دلاوری و نام آوری آنان از سده ششم میلادی یعنی پس از ظهور اسلام آشکار شد^۲. البته گوستاولوبون بعد از نقل این اقوال خود در مقام دفاع از فرهنگ اعراب برآمده لیکن این

^۱ - ر.ک. همان ص ۴۷۶.

^۲ - ر.ک. تمدن اسلام و عرب از گوستاولوبون ترجمه هاشم حسینی ص ۸۲

کوشش بجایی نرسیده وبی ثمر مانده است . توان گفت که حق با مسیو «رنان» است چه در کتب تاریخ از قوم عرب در دوره مزولی تیک وحتى دوره نئولی تیک سخنی به میان نیامده است و اگر هم برخی از مورخان فرهنگ و تمدن آنان را به رشته تحریر کشانده ، یک فرهنگ عقب مانده معرفی کرده است مانند جان ناس و... حکیم فردوسی که انسانی دانشمند و مسلمان نامداری است و سخن به عبث نراند ، با آن که خود را خاک پای خاندان پیامبر اکرم (ص) معرفی کرده و دشمنان آنان را بی پدر نامیده و گفته :

منم بنده اهل بیت نبی	ستاینده خاک پای وصی
برین زادم و هم برین بگذرم	چنان دان که خاک پی حید رم
نباشد به جزبی پدر دشمنش	که یزدان بسوزد به آتش تنش

وقتی می خواهد میان فرهنگ ایرانیان و اعراب داوری کند ، پس از ستایش ایرانیان می بینیم چون به اعراب و فرهنگ ایشان می رسد ، آنها را منهای اسلام می نگرد و همان سخن مسیو «رنان» را درباب فرهنگ ایشان به زبان می آورد و گوید :

ز شیر شتر خوردن و سوسمار
عرب را به جایی رسیده است کا ر ...

البته برخی از دانشمندان عرب چونان جرجی زیدان خواسته اند تا از نژاد اعراب به بزرگی تمدن و فرهنگ یاد کنند . لیکن خود آنان نیز فرهنگ اعراب جاهلی را در برابر فرهنگ و تمدن سه چهار هزارساله ایرانیان ناچیز شمرده اند . جرجی زیدان در کتاب «تمدن اسلام» مردمان شبه جزیره عربستان رانخست به دودسته قحطانی و عدنانی تقسیم کرده و گفته : چون خاک یمن حاصل خیز بود قحطانی ها پیشتر از عدنانی ها متمدن شده اند . دولت های حمیر ، سبا ، کهلان و غیره از میان این اقوام برخاسته که معاصر فراعنه مصر و شاهان بابل بوده اند . از شهرهای معروف آن ، مارب ، صنعاء می باشد . علاوه بر این دولت ها دول دیگری نیز از میان اعراب پدید آمده که اسمی از آنان باقی مانده است و بس . مشهورترین شان قوم عاد ، ثمود ، طسم ، جدیس و عمالقه است که نژادشان به لاووسام می رسد . بنابراین تمدن اسلامی نخستین تمدن اعراب نبود و پیش از اسلام مردم حمیر واسطه تجارتنی شرق و غرب بوده اند

۱. شایان ذکر است که جرجی زیدان در اول کتاب با آنکه فرهنگ اعراب پیش از اسلام را پیشرفته تر معرفی کرده لیکن درباره‌ی اداره‌ی امور کشورهای اسلامی به وزارت ایرانی، به حقیقت اعتراف نموده است و گفته: چون ایرانیان فرهنگ بسیارکهن و پیشرفته داشتند و اعراب در آن حدنبودند، آنان زمان عباسیان در مصدر کارهای مهم قرار گرفتند و اعراب برکنارشدند. بنابراین دفاع وی جنبه‌ی دینی و ناسیونالیستی دارد چه نامبرده مسیحی عرب نژاد است. البته نفی فرهنگ والا از قوم عرب، منافات با فرهنگ ادیان آسمانی ندارد. چون با وجود ظهور پیامبران بزرگ اعراب پیش از اسلام در بت پرستی و جهالت باقی بودند.

۸- فرهنگ اسلامی - در ارتباط با شرح و بیان فرهنگ اسلامی، سخن فراتر از آنست که ما در این نوشتار که بنایش بر اختصار است بتوانیم به زبان آوریم. چه اولاً خورشید جهان تاب فرهنگ اسلامی همه جا را روشن ساخت و برای همه‌ی جهانیان آشکار شد و به قول فلاسفه، بدیهی نه تنها نیاز به برهان ندارد بلکه برهانی کردنش محال می‌نماید. دو دیگر آن که ابعاد آن نامتناهی است و نامتناهی درنوشتار محدود نشود. با این حال، طبق فرموده مولی‌الموحیدین علی (ع): مالایدرک کله لایترک کله. و به قول مولانا:

آب دریا اگر نتوان کشید هم به قدر تشنگی باید چشید

فی الجملة، باید گفت: قرآن مجید منشأ و سرچشمه‌ی ای است که همه‌ی متفکران منصف جهان را مجذوب خود کرد. ده‌ها محقق غیر مسلمان غربیان و شرقیان چونان: گوستاولوبون، توماس کارلایل، جان دیون پورت، جرجی زیدان و - در برابر فرهنگ پیشرو و هدفدار اسلامی سر تسلیم فرود آورده و خاضع گشته و هریک به قدر شعور و تفکر خود این فرهنگ والا را ستوده‌اند. در شرح و تفصیل فرهنگ قرآنی همین بس که زنانی چون فاطمه و زینب و مردانی چون علی (ع) حسن، حسین و سایر معصومان (ع) را در دامان خود پرورد. به جز فرهنگ قرآن، کدام فرهنگی توانسته علی (ع) را در دامن خود تربیت کند و او حسین را به پرورد تا حماسه‌ی کربلا را بیافریند. چه خوش گفت آن شاعر متعهد:

به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب که علم کند به عالم شهدای کربلا را این حسین (ع) دست پرورد فرهنگ پیروزی خون برشمشیر است، فرهنگ ستیز با جبّاران تاریخ. این درخت فرهنگ اسلامی است که دانشمندان و ادیبانی چونان: ابن سیناها، فارابی ها، شیخ اشراق ها، خواجه نصیرها، ملاصدراها، فردوسی ها، عطارها، مولوی ها، سعدی ها، حافظ ها و... در سایه پربریکت خود پرورده است. خلاصه آن که رؤیت و مشاهده این فرهنگ، چشم بینا خواهد و هر که آن را ستودن خواهد وصف بینایی خود کرده است. به گفته مولانا جلال الدین بلخی:

مادح خورشید مدّاح خود است که دوچشم روشن و نامرمد است
فی الجملة توان گفت، فرهنگ اسلامی جامع همه کمالات لازم جامعه بشری است و هیچ کاستی و نقصی در آن نباشد. این معنی را قرآن مجید با زبانی رمز و کنایی فرمود: ولارطب و لایابس الاّفی کتابِ مبین: هیچ تر و خشکی نیست جز این که در این کتاب آمده است (انعام/۵۹). استاد علامه جعفری در این راستا چنین فرماید: «فرهنگی را که اسلام بنا نهاد، حیات هدفداری است که ابعاد زیبایی جویی و علم گرایی و منطق طلبی و آرمان خواهی انسانها رابه شدت به فعالیت رسانده و همه عناصر فرهنگی را متشکل ساخته است. عنصر فرهنگی علمی را از عنصر اخلاق عالیّه انسانی جدا نمی سازد، عنصر فرهنگی هنری را از عنصر فرهنگ ارشاد اقتصادی تفکیک نمی کند. وحدت فرهنگ را پیرو وحدت روح آدمی قرار داده واز تجزیه و متلاشی شدن آن جلوگیری می نماید. عناصر فرهنگ اسلامی که در منابع معتبر؛ ادب، خصال، علم و اخلاق به مفهوم عمومی آن آمده اند همگی درون یک مفهوم عالی به نام حکمت جای دارند. این حکمت شامل هر گونه نمود و فعالیتی است که می تواند نیروبخش حیات هدفدار برای فرد فرد جامعه باشد. اولین بنیان گذار و حمایت کننده اصلی آن خداوند است که آدمی را با قلم و بیان و قریحه و ذوق و کمال جویی و کشف اصول پایدار در رودخانه همیشه در جریان رویدادها مجهز ساخته و با دو بال احساس و اندیشه او را به پرواز آورده است. نتیجه به وجود آمدن چنین فرهنگ هدف داری این بود که سه قرن بعد از وفات پیامبراکرم (ص)

فرهنگ اسلامی در همهٔ زمینه‌ها پیشرو و پیشتاز شد. زبان عربی زبان علمی جهان اسلام گردید، تمام علوم از قبیل پزشکی، ریاضیات به دست مسلمانانی چون محمد زکریای رازی (متوفا به سال ۳۱۳)، ابن سینا (متوفا به سال ۴۲۸)، محمد بن جابر بن حنان (متوفا به سال ۳۱۷) به قدری بالنده شد که موجب افتخار مسلمانان گردید. فرهنگ ادبی به معنی عام که زبان گویای هر گونه آرمان فرهنگی است به قدری در جوامع اسلامی تقویت شد و به صورت عامل خلاق در آمد که توان گفت با تربیت مردانی چون مولوی بلخی، فرهنگهای سازندهٔ دیگر اقوام و ملل تحت تأثیر آن قرار گرفت تا آنجا که هر مکتب ادبی جهان بینی مولوی را عضوی از مکتب خود معرفی می‌کند در صورتی که در هیچ یک از فرهنگهای معمولی جوامع بشری چنین تشکلی وجود ندارد. نمودهای هنری در کشورهای اندلس، هند، ایران، و شام که به اعتراف کارشناسان هنری در حد اعلائی زیبایی و مهارت تجسم یافته است، نشان دهندهٔ تحریک بعد زیبایی جویی اسلامی است. بدیهی است که ریشهٔ فرهنگ اسلامی قرآن مجید است. در قرآن هفت مورد به وجود زیبایی وابسته به مشیت الهی اشارت رفته است. از آن جمله آیهٔ زیر است: «إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ» ما نزدیک ترین آسمان را با زینت ستارگان آراستیم (صافات ۶۷). همچنین آیات فراوانی در تحریک و تشویق به تفکر و تعقل و فهم و دانش وارد آمده و چنان تأثیر شگرفی در روحیهٔ مسلمانان گذاشت که در اندک زمان جوامع اسلامی را به مراکز علم و دانش مبدل ساخت^۱. بدانسان که پیشتر نیز گفته آمد، شرح و بیان فرهنگ غنی بالذات اسلامی به گستردگی فهم همهٔ آدمیان در همهٔ زمانها در همهٔ زمینه‌هاست. پس نه تنها در یک مقاله بلکه در هزارها کتاب نیز شرح آن ممکن نباشد. چون آن را همگان دانند و همگان نیامده‌اند. بدین جهت این بحث را به همین مقدار بسنده می‌کنیم و دیگر مطالب را پی می‌گیریم. تا این جا در ارتباط با بخش نخست - بخش الف) از سه بخش مطرح شده در آغاز این جستار سخن به میان آورده شد. اینک به بحث در مورد بخشهای دیگر می‌پردازیم.

^۱ - ر.ک. فرهنگ پیرو و پیشرو ص ۱۰۲، تاریخ علوم از پی یر رسو، ص ۱۱۸.

ب): معنی تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی - تأثیر یعنی کارگرشدن، اثر کردن و نفوذ نمودن. در بحث فلسفی تأثیر یعنی ایجاد اثر. بدین سبب خداوند را مؤثر عالم می دانند و متکلمان اشعری به همین جهت گویند: «لا مؤثر فی الوجود الا الله»: یعنی در جهان هستی اثر گذار و آفریننده ای جز خدا نیست». این بحث، همان بحث علیت است که طبق قانون علیت هر اثری را مؤثری و هر معلولی را علتی باید، چه معلول بدون علت یا اثر بدون مؤثر منجر به اجتماع دو نقیض می گردد. سبب اجتماع دو نقیض تقدم یک چیز بر خود است به هر حال علت و مؤثر تقدم بر معلول و اثر دارد. البته این تقدم بالعلیه است نه تقدم زمانی. بنابراین چیزی نسبت به چیز دیگر از جهت واحد نمی تواند هم مؤثر باشد هم اثر پذیر. چون به اجتماع دو نقیض می انجامد پس تأثیر متقابل دو چیز نسبت به یکدیگر با اختلاف جهت ممکن باشد نه با وحدت جهت. مثلاً ممکن نیست شخص در یک رشته درسی هم استاد کسی باشد هم شاگرد وی. گویند خواجه نصیر طوسی هم استاد علامه حلی بود هم پیش وی شاگردی می کرده. این قصه راست است لیکن خواجه در فلسفه و کلام استاد بود لیکن در فقه شاگردی می کرد.

پس از این مقدمه، معلوم می شود که تأثیر متقابل فرهنگ اسلامی و ایرانی باید با اختلاف جهت باشد یعنی فرهنگ اسلامی چیزهای بسیاری به فرهنگ ایرانی اعطا کرده و آن را غنی تر ساخته و از طرفی اعراب تازه مسلمان چیزهایی از فرهنگ ایرانی برگرفته اند. پس شایان ذکر است که مقصود از تأثیر فرهنگ ایرانی به فرهنگ اسلامی آن نیست که فرهنگ قرآنی که سرچشمه فرهنگ اسلامی است، بانفوذ فرهنگ ایرانی غنی تر شده چون بنیان گذار آن فرهنگ خداوند است و کاملتر از آن فرض ندارد بلکه مقصود تأثیر فرهنگ ایرانی به مسلمانان و حاکمان غیر ایرانی است. به دگر بیان، تعبیر تأثیر فرهنگ ایرانی به فرهنگ اسلامی نوعی تسامح در تعبیر است که اسلام را به جای مسلمان به کار برده اند. این مسلمانان شبه جزیره عربستان و همسایه های آن بوده اند که در برابر فرهنگ کهن ایران نقص داشته و حتی طرز حکومت نمی دانسته اند، نه اسلام و قرآن که مرفقی ترین قوانین اجتماعی را به ارمغان آورد.

خلاصه کلام آن که تأثیر فرهنگ ایرانی به فرهنگ اسلامی یعنی کمک ایرانیان با سابقه درخشان به اعراب در نحوه حکمرانی، ایجاد صنعت و... که در بخش های بعدی نمونه هایی از آنها را بیان خواهیم کرد. اما مقصود از تأثیر فرهنگ اسلامی به فرهنگ ایرانی، هدایت گری قرآن و سیره و سنت معصومان نسبت به مردم هوشمند ایران است. چنانکه در بخش بعدی خواهید دید، تأثیر شگرف فرهنگ اسلامی بر مسلمانان ایرانی جای تردید نیست.

« ادامه مقاله در مجله آینده زبان و ادب به چاپ خواهد رسید »

کتابنامه:

۱. بیست مقاله ، محمد قزوینی
۲. باستان شناسی ایران باستان ، لوئی واندربرگ ، ترجمه دکتر بهنام
۳. تمدن و فرهنگ ایران ، دکتر شاه حسینی
۴. تاریخ جهان ، دولاندلن ، ترجمه دکتر بهمنش
۵. تاریخ جامع ادیان ، جان ناس
۶. تاریخ مختصر ادیان ، فلیسین شاله
۷. تفسیر نمونه ، آیه الله مکارم شیرازی
۸. تمدن اسلام و عرب ، گوستاولوبون
۹. تاریخ تمدن اسلام ، جرجی زیدان
۱۰. اوستا ، گات ها ، وندیدات ، خرده اوستا
۱۱. خدمات متقابل اسلام و ایران ، مطهری
۱۲. زمینه فرهنگ شناسی ، روح الامینی
۱۳. فرهنگ پیرو و فرهنگ پیشرو ، محمد تقی جعفری
۱۴. دایره المعارف فلسفی، ترجمه ی عنایت الله رضا
۱۵. لغت نامه ، دهخدا
۱۶. شاهنامه ، تصحیح دبیر سیاقی
17. A history of ancient Persia (Robert william)
۱۸. کامل التواریخ ، ابن اثیر
۱۹. قرآن مجید
۲۰. نهج البلاغه